

## نیروهای مسلح در عصر معاصر تطبیق نیروهای مسلح با جهان آشفته<sup>۱</sup>

معاونت پژوهش و تولید علم  
علیردان خدادادی

### مقدمه

پایان جنگ سرد یک حادثه خوشایندی بود که ظاهراً به رویارویی های نظامی چهاردهم شرق و غرب پایان داد. مع الوصف، این روند برای کسانی که به اصطلاح برنده این رویارویی بودند مطلوب نبود زیرا چالش های جدیدی نیز در جهان پدید آمد. اما نقشی که نیروهای مسلح در جهان پر آشوب بدون صف آراییی دوبلوك شرق و غرب ایفا می کنند چیست؟ این سوال ممکن است به صورت سه سوال دیگر مطرح گردد که عبارتند از: خصوصیت فعلی تهدیدات نظامی با توجه به تغییر نظام جهانی از دو قطب به یک جهان چند محوری چیست و آیا تهدید فعلی با گذشته تفاوت زیادی دارد؟ آیا نبود یک «دشمن اصلی» سازمان نیروهای مسلح را تحت تاثیر قرار می دهد و اگر چنین باشد، چگونه سران نظامی نیروهای مسلح را تحت تاثیر قرار می دهد؟ نهایتاً، چگونه یک جهان چند محوری مشارکت نیروهای مسلح ملی در سازمان های حفظ صلح چند ملیتی را تحت تاثیر قرار می دهد؟

پاسخ به سوالات مزبور نیاز به تجزیه و تحلیل خاص خود دارد. پایان جنگ سرد و به دنبال آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مطمئناً موجب تغییر نظم بین المللی گردید. اما تاثیرات منفی آن بیش از تاثیرات مثبت بود. زیرا پایان جنگ سرد موجب حل مسایل سیاسی و اجتماعی در سطح جهان نگردید و موجب برقراری ارتباطات جهانی برای آینده

1 - James Burk. The Military in New Times Adapting Armed Forces to a Turbulent world.. West View Press.. 1994. 212

قابل پیش بینی نشد.

البته این امر به معنای آن نیست که «جهان جدید» فاقد نظم است، بلکه به معنای آن است که روندهای اصلی که موقعیت ملی و بین‌المللی فعلی را توصیف می‌کنند کاملاً جدید نیستند و در واقع، ماحصل تغییرات بلند مدت در فناوری، نگرش پیرامون حاکمیت و دیگر امور هستند.

این تغییرات موجب چند برابر شدن تهدیداتی گردیده که نیروهای مسلح ممکن است مجبور به واکنش در برابر آنها باشند، همچنین نیاز به حرفه‌ای‌گری نظامی را افزایش داده و باعث گسترش نیروهای حافظ صلح چندملیتی گردیده است.

مؤلف در بخشی از کتاب فعلی، تحت عنوان «اندیشه در زمینه پایان جنگ سرد» به این امر اشاره دارد که هیچ‌شکی نیست که جهان فعلی به مراکز متعددی از قدرت نظامی و سیاسی تقسیم شده است.

با این حال، این نگرش عموماً مورد قبول واقع گردیده که ملت‌ها-دولت‌ها بازیگران اصلی در صحنه بین‌المللی هستند و آنها مهارکنندگان قدرت در عصر جدید و معاصر محسوب می‌گردند.

اصطلاح «جهان چندمحوری» اشاره به روابط بین‌المللی دارد. طی چهل سال گذشته، سیستم دولتی از ساختار دو قطبی که ناشی از درگیری بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود بهره‌مند بود.

دو کشور یاد شده تنها ابر قدرت مطرح بودند. اما فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۹ به این نظام دو قطبی و تنش ناشی از آن پایان داد.

عدم گفتگوی جدید در زمینه نظم نوین جهانی و فقدان پیمان‌های بلند مدت جهت برخورد با مسائل جهانی باعث جلوگیری از مطرح شدن قدرت‌های منطقه‌ای نظیر آنچه در زمان جنگ سرد در جریان بود گردید.

مشکلات فراروی طراحان نظامی ناشی از وجود یک جهان چندمحوری را نمی‌توان دست‌کم گرفت.

فقدان یک دشمن به ظاهر اصلی کار طراحی نظامی را پیچیده کرده است.

تجزیه و تحلیل تهدیدات نظامی عمدتاً ریشه در سنت واقع‌گرایی سیاسی دارد.

براین اساس، سیاست جهانی توسط کشورهایایی اعمال می‌شود که در روابط

بین‌المللی صاحب مجموعه‌هایی از منافع بوده و بازیگران بی‌رقیب هستند. این قبیل

کشورها نتایج گزینش راه حل های متعدد و سیاسی را مورد ارزیابی قرار داده و سیاستی را انتخاب می کنند که به نظر آنها بیشترین احتمال دستیابی به اهداف را در پی خواهد داشت. البته آنها برخی اوقات در محاسبات خویش اشتباه می کنند. اشتباه آنها در مورد نوع منافعی که آنها خواهند داشت و همچنین در مورد شیوه دستیابی به آن منافع است.

ایالات متحده آمریکا پس از جنگ دوم جهانی به عنوان قدرت برتر جهانی مطرح گردید. از آن زمان به بعد، تمرکز توان نظامی در دست آمریکا به شدت کاهش یافت. البته علت این امر واضح نیست.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به معنای فروپاشی تنها چالش جدی نظامی فراروی آمریکا بود. اما شواهد نشان دهنده این امر است که پایان جنگ سرد چندان تفاوتی با گذشته ندارد. زیرا همان کشورهایی که در سال ۱۹۴۵ قدرت های جهانی بودند امروز نیز قدرت های مطرح هستند.

کشورهای آلمان و ژاپن یکبار دیگر به عنوان قدرت های اقتصادی مطرح جهان پدیدار شده اند، اما در عین حال تهدید عمده نظامی برای ایالات متحده آمریکا نیستند. البته کشورهای هسته ای کنونی در مقایسه با قدرت های بزرگ گذشته تمایلی به درگیری با یکدیگر ندارند.

پیدایش جهان چند محوری با بازیگران اقتصادی قوی موجب کاهش موقعیت نظامی گری گردیده است.

اما نوآوری های فناوری موجب پیچیده شدن محاسبات امنیت ملی گردیده است. کاهش هزینه های ناشی از قدرت محاسبه گری و حافظه، پیشرفت های صورت گرفته در دیجیتالی نمودن و انتقال داده ها و اطلاعات و نهضت جهانی جهت برداشتن قواعد و قوانین زائد از بازارها و خصوصی سازی صنایع، همگی موجب رشد فعالیت های کارآفرینی و تغییرات شگرف در روابط اجتماعی و اقتصادی گردیده است. یکی از تاثیرات عمده این تحولات کم اهمیت نمودن مرزهای دولت هاست. شرکت های تجاری منبع خود را محدود به یک دولت خاص نمی کنند. آنها خود را درگیر یک اقتصاد جهانی می کنند و از آن طریق بخش های متعددی از عملیات خویش را برای بهره برداری از فرصت های پراکنده معطوف می نمایند. همین امر موجبات شکوفایی اقتصادی در مقیاس بین المللی را در پی داشته است. مع الوصف، دولت ها مواجه با چالش جهت وادار ساختن بازیگران اقتصادی برای حسابرسی در مقابل جوامع سیاسی خود هستند. در این زمینه تا کنون، دولت ها به

موفقیت‌هایی نائل نگردیده‌اند. علت این امر این است که هماهنگی قدرت‌های اقتصادی با اهداف سیاسی بسیار دشوار است.

به طور کلی پایان جنگ سرد، تغییرات عمده‌ای در وضعیت قدرت‌های عمده نظامی جهان پدید نیاورد. گرچه احتمال رویارویی نظامی بین قدرت‌های نظامی کاهش یافته است، اما قدرت‌های هسته‌ای کماکان تسلیحات خود را ولو در حجم کمتر حفظ کرده‌اند.

مع الوصف، تغییرات اساسی از ناحیه انقلاب فناوری و جهانی شدن اقتصادی پدید آمده است، همین وضعیت موجب چند برابر شدن بازیگران اقتصادی گردیده که خود را محدود به مرزهای ملی نمی‌دانند. از تأثیرات عمده این روند این است که قدرت‌های مسلح در نظم فعلی جهان، سطوح بیشتری از حرفه‌ای‌گری نظامی را در مقایسه با گذشته به نمایش می‌گذارند. قدرت آنها برای آینده قابل پیش‌بینی جهت جلوگیری از هرگونه جنگ جهانی احتمالی الزامی می‌باشد. با این حال، این قدرت حرفه‌ای‌گری نظامی بایستی در جهت خدمت به امنیت ملی و بین‌المللی به کار گرفته شود و به همان میزانی که در بعد نظامی کارساز است در ابعاد اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نیز کارساز می‌باشد.

بخش دیگری از کتاب به مبحثی تحت عنوان «نیروهای مسلح در جهان پر آشوب» اختصاص دارد و نویسنده به این امر اشاره دارد که پایان جنگ سرد، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگ خلیج فارس و دیگر تحولات به واسطه تغییراتی بود که صورت گرفته بود. در نتیجه بحران‌های حاکمیتی فراگیر، دولت‌ها نیز در مواجهه با چالش‌ها و اجرای سیاست‌ها کم‌تأثیرتر گردیده‌اند. آنها می‌توانند نظم عمومی را از طریق قدرت‌های پلیسی برقرار کنند، اما توان آنها جهت حل مسائل عمده کاهش یافته است. در کشوری همچون کانادا، بحران حاکمیتی ریشه در موضوعات زبانی، فرهنگی و قانون اساسی آن کشور دارد. در فرانسه، به واسطه خصوصی‌سازی برخی فعالیت‌های دولت و تفویض اختیارات از پاریس به ایالت‌های آن کشور، وضعیت حاکمیتی تغییر یافت. در چین، اختیارات بیشتری به استان‌های آن کشور تفویض گردید. در یوگسلاوی، بحران حاکمیتی موجب خشونت و نهایتاً جنگ داخلی گردید.

در کشورهای بحران‌زده آمریکای لاتین، چالش حاکمیتی سنتی ریشه در جنبش‌های شورشی یا تجارت مواد مخدر دارد.

بحران حاکمیتی مختص به دولت‌ها نیست بلکه نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی را نیز فراگرفته است.

از سوی دیگر، ارتش‌ها در بخش‌های مختلف جهان علاوه بر درگیر شدن در ماموریت‌هایی همچون کمک‌های بشر دوستانه و کنترل مواد مخدر، به طور فزاینده‌ای در ماموریت‌های حفظ صلح درگیر گردیده‌اند.

سازمان ملل متحد نیز به عنوان ابزاری برای مقابله با درگیری‌های بین‌دولتی و درون‌دولتی تبدیل گردیده و از کشورهای بیشتری درخواست می‌نماید تا نیروهای نظامی خود را به چنان ماموریت‌هایی گسیل‌دارند.

با این حال، بنا به دلایل متعدد، نمی‌توان انتظار داشت که نیروهای مسلح منبسط‌شده از عهده آشوب‌های داخلی کشورهای متبوع خویش برآیند.

موضوع دیگری که در کتاب مورد بحث قرار گرفته «آینده جنگ‌های انتقالی» است و نویسنده به این موضوع اشاره دارد که یکی از شیوه‌های ارزیابی نقش احتمالی نیروهای مسلح در جهان چند محوری، بررسی پتانسیل جنگ در چنین سیستمی است. چنانچه پتانسیل جنگ، حداقل جنگ از نوع قدرت بزرگ باشد، در این صورت نقش سنتی نیروهای مسلح قدرت‌های بزرگ احتمالاً در قالب تجربه نمودن تغییرات، ظاهر می‌گردد.

جنگ‌های انتقالی، شیوه مختصر از نوع جنگ‌های قدرت بزرگ بوده که باعث می‌گردد تا سیاست و قوانین موجود حاکم بر اقتصاد سیاسی جهانی شوند.

این نوع جنگ‌ها به این دلیل جنگ‌های انتقالی نامگذاری شده‌اند که از پیش شرط‌های ضروری وقوع آنها، رشد ناهموار و فراز و نشیب‌های غیرعادی است. در ادبیات جنگی، این نوع جنگ‌ها به عنوان جنگ‌های جهانی، جنگ‌های سلطه‌گر، جنگ‌های کلی، جنگ‌های سیستمی و یا جنگ‌های بین‌المللی قلمداد گردیده‌اند.

تئوری جنگ انتقالی مبتنی بر تئوری به اصطلاح «چرخه طولانی رهبری» است که محدود به جنگ‌های جهانی و منطقه‌ای می‌شود.

نبرد در یک جنگ جهانی که در یک جدال شدید بر سر حاکم شدن اقتصاد سیاسی جهان صورت می‌گیرد، فرصت استثنائی برای اعمال قوانین جدید پدید می‌آورد و یا این که تقویت قوانین گذشته نظام جهانی را در پی خواهد داشت. برتری منطقه‌ای به معنای کنترل مناطق همجوار که از مزیت اقتصادی و تجاری پر رونقی برخوردار باشند، می‌باشد.

اما جنگ ویتنام برای جلوگیری از توسعه نفوذ چین در جنوب شرقی آسیا بود. جنگ خلیج (فارس) نیز برای جلوگیری از گسترش نفوذ عراق در منطقه خاور میانه بود.

اما هیچ کدام از درگیری‌های ذکر شده پتانسیل تبدیل شدن به جنگ‌های جهانی را

نداشتند. زیرا مناطق درگیر در جنگ نسبتاً در حاشیه بودند به ویژه جنوب شرقی آسیا، اما موضوعی که ممکن است در آینده به وقوع بپیوندد، احتمال تشکیل ائتلافی از قوی ترین بازیگران منطقه ای و جهانی در یک موقعیت درگیری شدید می باشد که در چنین وضعیتی نقش بازیگران منطقه ای افزایش و نقش بازیگران جهانی کاهش می یابد.

دوران جنگ سرد تلاشی بود برای شکست مارکسیسم و عمده ترین عاملی که در این درگیری نقش داشت موضوع ایدئولوژی بود و این امر نشان دهنده این واقعیت است که تنش های ایدئولوژیکی حائز اهمیت می باشند.

انقلاب صنعتی و عواقب آن تغییرات بنیادی در محاسبات مربوط به هزینه های جنگی پدید آورد. شیوه های ساخت تجهیزات مکانیکی متحول گردید. شهرها توسعه یافتند، جمعیت روستاها کاهش یافتند. در همین راستا، ارتش ها نیز گسترش یافتند و بهبود وضعیت لجستیکی و ارتباطی موجب افزایش توان رزمی آنها در مقیاس گسترده تر از قبل شد. در همین حال، طبقات با سواد جوامع بیشتر گردید که آنها نیز از دانش سیاسی مناسبی برخوردار شدند.

ظهور سلاح های هسته ای نیز نقش بازدارندگی جنگی را در پی داشت.

هزینه های جنگی اشاره به تلفات انسانی، از بین رفتن سرمایه ها و منابع می باشد. منافع جنگی به طور سنتی محدود به تصاحب سرزمین می شود. تصاحب سرزمین و نیز خسارات پیش آمده بخشی از جنگ انتقالی هستند. محاسبات هزینه-ها-سودها، زمانی دشوار خواهد شد که ما بخواهیم فرصت ساختار اقتصاد جهانی را به بحث های خود بیافزاییم. البته برآورد هزینه ها، سودها نمی تواند بدون در نظر گرفتن ابعاد دیگر صورت گیرد. از آنجایی که شیوه ها، نگرش ها و سازمان ها همگی در معرض تغییر قرار دارند و پیش بینی تغییرات و از بین بردن ابهامات موجود کار آسانی نخواهد بود لذا محاسبات یاد شده نمی تواند خالی از اشکال باشد.

در بخش دیگری از کتاب تحت عنوان «تهدید متغیر و امنیت ملی: منابع و نتایج و عواقب تغییرات»، نویسنده به این مهم اشاره دارد که پایان غیر قابل پیش بینی و غیر منتظره جنگ سرد موجب تحت تاثیر عمیق و شدید قرار گرفتن بنیادهای روشنفکری غرب گردید که در زمینه سیاست امنیت ملی مشغول فعالیت بودند.

سیاست امنیتی بخشی از سیاست خارجی است که پیرامون تهدیدات منافع ملی می باشد. به عبارت عامیانه تر، سیاست امنیتی، آن قبیل منافعی را در برمی گیرد که از سوی

اراده خصمانه دشمن مورد تهدید واقع گردیده و این خصومت را در نیروهای مسلح خویش به نمایش می‌گذارد.

الگوی منافع کشورهای غربی تغییر نیافته است بلکه آنچه تغییر نموده ساختار و تهدیداتی است که منافع را هدف قرار داده است. تهدیداتی که ثبات اروپا را تهدید می‌کند عموماً تهدیدات داخلی و احساسات ناسیونالیستی است.

در گذشته تهدید عمده ای که منافع اقتصادی و سیاسی عمده آمریکا در اروپا، منطقه خلیج فارس و آسیا را هدف قرار می‌داد از جانب اتحاد جماهیر شوروی احساس می‌شد اما ظاهراً در حال حاضر چنان وضعیتی حکمفرما نیست. گرچه زرادخانه هسته ای اتحاد شوروی سابق عمدتاً دست نخورده باقی مانده و یک مسأله فیزیکی است، اما به طور کلی قدرت تهاجمی متعارف شوروی سابق کم رنگ تر شده است.

فرصت‌ها جهت فعالیت‌های نظامی عمدتاً در جهان سوم به ویژه آفریقا، آسیا و منطقه خاورمیانه نهفته شده است. ایالات متحده آمریکا در چنین مناطقی از نظر دسترسی به منابع، تقریباً قدرت بلامنازع است. از سوی دیگر این امر واضح است که وقوع یک درگیری در جهان سوم نمی‌تواند تهدید آشکاری برای امنیت ملی آمریکا قلمداد گردد.

اما با توجه به این که جهان در حال تغییر مستمر و سریع است، شکل تهدیدات امنیت ملی آمریکا نیز تغییر یافته است.

در فصل دیگری از کتاب مورد نظر، با مبحثی تحت عنوان «ارتش و ملت- دولت در جهان متغیر»، نویسنده دو موضوع را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. یکی از آنها بر روی چشم اندازه‌های مربوط به کاهش نقش نیروهای نظامی در روابط بین‌المللی تأکید دارد که در آن به مسأله پایان جنگ سرد، فروپاشی کمونیسم و رشد فزاینده دولت‌های صنعتی پرداخته است.

دومین موضوع در ارتباط با تاثیر این تغییرات در روابط بین‌الملل و تغییرات صورت گرفته در ساختار اجتماعی جوامع پیشرفته صنعتی می‌باشد.

در غرب و از سال ۱۹۴۵، یک تجدید ساختار عمده در زمینه قدرت نظامی شکل گرفت که بر مبنای این تجدید ساختار، نیروهایی مسلح حجیم جای خود را به نیروهای مسلح کم حجم تر با قابلیت تحرک بالا دادند. بر این مبنای نیروهای نظامی شرکت کننده در عملیات‌های نظامی یابستی کمترین تعداد اما با بیشترین آمادگی باشند. سه دلیل عمده برای این تغییر ساختاری وجود داشت که عبارت بودند از:

۱ - فناوری تسلیحات مدرن نیاز به سطوح مهارتی دارند که صرفاً کارکنان متخصص را برای کار با آنها می طلبد.

۲ - از سال ۱۹۴۵ که تغییر در روابط بین‌المللی و به ویژه فروپاشی امپراتوری استعماری انگلیس، فرانسه و بلژیک حادث گردید، تغییراتی در روند نیازمندی‌های نظامی نیز پدید آمد. رشد ملی‌گرایی در کشورهای جهان سوم و ایجاد کشورها - دولت‌های متعدد جدید باعث محدودیت استفاده از نیروهای مسلح جهت دسترسی به اهداف سیاسی قدرت‌های استعماری قبلی گردید، البته در دوران جنگ سرد تلاش‌ها جهت استفاده از قدرت نظامی برای رویارویی با تهدیدات جماهیر شوروی دنبال گردید.

۳ - تغییرات فرهنگی - اجتماعی نیز سومین عامل کاهش نیروهای مسلح بود. به ویژه رشد فزاینده و سطوح عالی آموزش در دوره بعد از جنگ جهانی دوم موجب گردید تا افکار عمومی کشورها تمایلی به استفاده از قدرت نظامی برای مقاصد سیاسی نداشته باشند. در واقع همین دلیل سوم، از دلایل ریشه‌ای و اصلی تضعیف پایه‌های تاسیسات نظامی گسترده بود.

با این حال، دوران جنگ سرد یک اراده سیاسی و منطقی برای حفظ تاسیسات نظامی حرفه‌ای نسبتاً بزرگ را حاکم نمود. ضرورت بازدارندگی مؤثر در یک جهان هسته‌ای پیرامون نزاع دو قطبی جهان، تشکیل چنان تاسیساتی را توجیه می نمود.

بسیاری از نظریه پردازان جامعه‌شناسی از دیرباز معتقد بودند که «جامعه بدون جنگ» ماحصل طبیعی تحولات تاریخی جوامع پیشرفته سرمایه‌داری است اما واقعیت‌های پیش آمده خلاف این نظریه را به اثبات رساند.

پدیده «جهانی شدن» که به مفهوم رشد نظام اقتصادی جهانی مرتبط با یکدیگر است، ناشی از هماهنگی ایجاد شده در سازمان‌ها و موسسات بین‌المللی و فراملی و نیز تسهیلاتی است که از طریق انقلاب الکترونیکی و در قالب ارتباطات ایجاد شده است.

این فرایند بر روی سیستم‌های سرمایه‌گذاری اقتصادی، دمکراسی سیاسی، فناوری و قدرت نظامی مخرب تاثیر گذار بوده است.

در چارچوب نظام جهانی، تعداد و انواع بازیگران بین‌المللی رو به افزایش بوده و جهان به صورت چند قطبی در آمده است و همین امر موجب پیدایش نظام ژئوپلیتیکی غیر قابل پیش‌بینی و کم‌ثبات از بعد ارزیابی تهدیدات گردیده است. وقوع این تحولات همراه با شکاف بین اجزا متفاوت سیستم امنیتی ملی همراه بود.



اختلافات قومی و منطقه ای موجب تضعیف موضوع ارتش و پلیس در بسیاری از کشورها گردید. فرآیند جهانی شدن نیز بصورت تغییر اهمیت سرمایه داری از ملت - دولت به اقتصاد جهان در آمده است.

ساختارهای امنیتی جهانی ممکن است در قالب پلیس جهانی سازمان ملل متحد و مدل امنیتی منطقه ای مطرح گردد.

در بخش دیگری از کتاب موضوع «ارتش پسامدرن» مورد بررسی قرار گرفته و نویسنده به این مهم اشاره دارد که مشکل فراروی مورخین و دانشمندان علوم اجتماعی و نیز سیاستمداران، تشخیص الگوهای تغییر و اهمیت این الگوها جهت توصیف نقش اجتماعی - نظامی و ارزیابی ظرفیت این الگوها برای درگیری های نظامی است. در مباحث مربوط به تغییرات نظامی بایستی طیف وسیعی از عوامل مد نظر قرار گیرند که عبارتند از نوآوری فناوری و سازمان اقتصادی، عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

پس از دوران جنگ سرد، جهان وارد یک مرحله انتقالی گردید و تحولات صورت گرفته صرفاً محدود به تغییرات نظامی و یا تغییرات در حوزه جنگ نمی شود بلکه جهان یا تجدید ساختار جوامع مدرن درگیر شده است.

نکته مهم این است که جوامع پسامدرن از جوامع مدرن تفکیک گردیده اند و وجه تمایز این جوامع این است که یک روند انتقالی از حالت روشن و واضح بودن به یک وضعیت کاملاً مبهم که در آن نقش های محوری مشخص نیستند پدید آمده است. بدین معنا که جوامع پسامدرن شیوه عملکردی صریح و روشنی را از خود بروز نمی دهند. در چنین جوامعی، تهدیدات نظامی نیز نا مشخص و مبهم می باشد. بحث های رایج در زمینه پایان جنگ سرد، عاری کردن اروپا از سلاح های هسته ای و کاهش نیروهای مسلح متعارف هیچ کدام محقق نگردیده اند. این احتمال وجود دارد که در آینده جنگ های منطقه ای، درگیری های داخلی، خشونت های قومی و دخالت های نظامی همان گونه که در گذشته در جریان بود، کماکان ادامه داشته باشند. در نیروهای مسلح مدرن نیز، درگیری های نظامی درونی عمدتاً حول محور تعاریف مربوط به نقش نیروهای زمینی، دریایی و هوایی و یا اختلافات در زمینه محدودکردن بودجه های نظامی باشند. در عصر پس از جنگ سرد، علاوه بر اختلاف نظر پیرامون اختصاص بودجه به نیروهای مسلح، بحث هایی در مورد تغییر مأموریت این نیروها مطرح گردید لذا، پس از جنگ خلیج [فارس]، عموم توجهات به تغییر نقش های جدید برای نیروهای مسلح معطوف گردید نظیر سازماندهی این نیروها در

قالب نیروهای واکنشی چند ملیتی، نیروهای حافظ صلح، نیروهای مقابله با بلایای طبیعی و غیره. از دیگر مأموریت های پیشنهادی می توان به بررسی فضایی، مبارزه با مواد مخدر، آموزش شغلی و حرفه ای برای جوانان محروم اشاره نمود. در کتاب موصوف، مقاله ای تحت عنوان «عملیات حفظ صلح چند ملیتی» نیز به رشته تحریر در آمده است و در آن نویسنده به این امر پرداخته است که در حالی که در دهه ۱۹۹۰، عملیات های حفظ صلح چند ملیتی به طور فزاینده ای رایج گردید، اما اجماع نظر کمی در بین جوامع دانشگاهی، سیاسی و نظامی در زمینه مشارکت کارکنان نظامی در مأموریت های حفظ صلح وجود دارد، همچنین در مورد این امر که کدامین کشورها بایستی در این قبیل مأموریت ها مشارکت کنند، اتفاق نظر وجود ندارد. این عدم اتفاق نظر در مباحث مطرح شده بین کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا به وضوح مشاهده می گردد.

فروپاشی پیمان «ورشو» و مهمتر از همه اتحاد و جماهیر شوروی در دهه ۱۹۹۰، عصر جدیدی از عملیات های حفظ صلح چند ملیتی را رقم زد. در این عصر، بر خلاف عصر گذشته مشروعیت و شمار چنان عملیاتی و نیز حیطه جغرافیایی آنها افزایش یافت.

هدف از استقرار کارکنان نظامی برای حفظ صلح، حل اختلافات بین لمللی بدون توسل به جنگ و همزمان برقراری امنیت جمعی است. ماهیت چنین مأموریت هایی، پس از دوران جنگ سرد تغییر یافته است. در دکتترین جدید سازمان ملل برای به کارگیری نیروهای حافظ صلح، استفاده از کارکنان نظامی قدرت های بزرگ یا ابرقدرت ها نیز لحاظ گردیده است. براساس ابتکارات جدید، مشروعیت نیروهای حافظ صلح چند ملیتی تحت امر سازمان ملل متحد افزایش یافته است.

در ابتکارات جدید، بجای به کارگیری نیروهای حفظ صلح منطقه ای، تلاش گردیده تا از نیروهای حفظ صلح بین المللی استفاده شود.

در قسمتی از کتاب، مقاله ای تحت عنوان «چالش غیر خوشونت در نظم نوین جهانی» مورد بحث قرار گرفته است. در این بخش نویسنده به این مهم اشاره دارد که سال های آخر قرن بیستم شاهد تغییرات سیاسی و اجتماعی بوده که از نظر سرعت، وسعت و عواقب کار، بی نظیر بودند. از مهمترین این حوادث و تغییرات فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود. این تغییرات موجب گردید تا ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت بی رقیب جهان مطرح گردد، اما ایجاد نظم نوین در چنین وضعیتی از موارد چالش بر انگیز گردید.

سوالی که در این میان مطرح می شد این بود که نقش نیروهای مسلح در چنین فضایی

چگونه می باشد؟

در کشورهای غربی، تمایل به استفاده از ارتش جهت حل مسائل غیر نظامی که در واقع تغییر از نقش سنتی می باشد، روبه افزایش گذاشته است. از سوی دیگر گرچه قدرت نظامی آمریکا هم اکنون بدون رقیب است اما در بلند مدت بارقبایی همچون ژاپن، آلمان و چین روبرو خواهد شد. علاوه بر این، حیثیت بین المللی آمریکا نیز خدشه دار گردیده است.

از سوی دیگر این چنین تصور می شود که قدرت نظامی بهترین تضمین کننده امنیت می باشد در حالی که فروپاشی امپراتور شوروی، اثبات کننده شکنندگی قدرت نظامی است. عزم جدی برای ارتقاء یک نظم جهانی بدون خشونت نیاز به تثبیت یک اقتصاد صلح محور به جای یک اقتصاد جنگ محور به ویژه توسط قدرت های بزرگ جهان است. این امر نیاز به تغییر سیستم کشور - دولت دارد. در این ارتباط جهان بایستی بدون تکیه بر نیروهای مسلح اداره شود. امروزه، راهبرد صرفاً به تدوین شیوه ها برای برنده شدن در جنگ محدود نمی شود؛ و بسیاری از دولت های معاصر به ویژه دولت های صنعتی شدیداً درگیر کاربرد واژه راهبرد می باشند، به طوریکه حیطه و دامنه آن در برگیرنده تمامی عناصر قدرت ملی است.

با در نظر گفتن این نکته، پتانسیل سیاست عدم خشونت را بایستی در میان سایر عناصر قدرت ملی جستجو کرد و آن را در راهبرد مد نظر قرار داد.

کتاب نیروهای مسلح در عصر جدید یا معاصر مشتمل بر هشت فصل به شرح زیر است:

- فصل اول: اندیشه پیرامون پایان جنگ سرد، مطالعات فزاینده
- فصل دوم: نیروهای مسلح
- فصل سوم: آینده جنگ انتقالی
- فصل چهارم: تغییر تهدید و امنیت ملی آمریکا.
- فصل پنجم: آیا کنار گذاشتن تسلیحات امکان پذیر است؟ ارتش و دولت - کشور در

یک جهان متغیر

- فصل ششم: ارتش پسامدرن
  - فصل هفتم: عملیات حفظ صلح چند ملیتی
  - فصل هشتم: چالش سیاست عدم خشونت در جهان جدید.
- اهمیت کتاب برای دانشجویان دانشگاه عالی دفاع ملی:

کتاب مزبور حاوی یک بررسی تاریخی پیرامون دوران جنگ سرد و سیاست های نظامی گری اعمال شده در این دوران توسط ابرقدرت های جهان است. مقالات مربوطه توسط متخصصین نظامی و کارشناسان سیاسی تدوین گردیده اند و در آنها عموماً موضوعاتی همچون نقش نیروهای مسلح در عصر پس از جنگ سرد، امکان وجود یک جهان عاری از تسلیحات، عملیات حفظ صلح و نقش نیروهای مسلح مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. به نظر می رسد مطالعه کتاب مزبور توسط دانشجویان رشته های دفاع و امنیت ملی مفید و مثمر ثمر باشد.

### نظر تلخیص کننده:

در کتاب «نیروهای مسلح در عصر معاصر»، کارشناسان ذیربط به بررسی تاثیرات ناشی از تحولات راهبردی جهان در مسؤلیت های مربوط به نیروهای مسلح معاصر پرداخته اند. در این زمینه رویکرد غالب بر روی ماموریت های حفظ صلح و بشر دوستانه جهت نیروهای مسلح معطوف گردیده است.

همچنین چشم اندازهای عملیات های موفق در این زمینه با در نظر گرفتن موضوعات فرهنگی در ساختارهای جهانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. مباحث مطرح شده در این کتاب نقش آتی نیروهای مسلح در دهه آینده را ترسیم نموده است.

مؤلف کتاب خود از اساتید جامعه شناسی و عضو انجمن مطالعات نظامی آمریکا است و در زمینه ویرایش کتب نظامی دارای تجربه می باشد.

بررسی اجمالی فصل های تشکیل دهنده کتاب خواننده را به این واقعیت می رساند که نگرش حاکم بر کتاب گرچه آشکارا مخالف قدرت نظامی به عنوان اهرم جهت اعمال سیاست های خارجی و اقتصادی قدرت های بزرگ به ویژه ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد است اما شیوه تجزیه و تحلیل وقایع و مسائل جهانی در کتاب مزبور، عکس این ادعا را به اثبات می رساند. زیرا گزینش واژه ها و عبارات به نحوی بوده که سیاست نظامی گری آمریکا که نشأت گرفته از خوی سلطه گری و استکباری این دولت است توجیه گردد.

از سوی دیگر، عموم نویسندگان بر روی این نکته متفق القول هستند که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، ضرورتی برای ادامه سیاست های نظامی گری و هزینه های زیاد در این مورد وجود ندارد و این در حالی است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، آمریکا

با استفاده از قدرت پیمان «ناتو» همچنان به گسترش پایگاه های نظامی خود در کشورهای اروپایی به ویژه اروپای شرقی که سابقاً عضو پیمان «ورشو» بودند ادامه می دهد که آخرین نمونه های آن استقرار سپر به اصطلاح موشکی در جمهوری چک و لهستان و نیز گسترش نفوذ نظامی ناتو تانمرزهای روسیه فعلی است.

البته نیاستی حمله نظامی آمریکا به افغانستان و عراق را نادیده گرفت که همه این اقدامات پس از دوران جنگ سرد صورت گرفت. در مجموع، گسترش نظامی نیروهای آمریکا در سراسر جهان بنا به نظر تحلیلگران، هدفی جز تضمین منافع اقتصادی نامشروع و حفظ سلطه آن کشور، چیز دیگری تلقی نگردیده است.

لذا، اگر به حوادث پس از دوران جنگ سرد نگریسته شود این واقعیت به اثبات می رسد که آمریکا همچنان به افزایش قدرت نظامی خود ادامه داده و زرادخانه های تسلیحات اتمی، میکروبی و شیمیایی خود را نیز تقویت نموده است.

در مجموع، مطالب مندرج در کتاب و ادعاهای مطرح شده توسط نویسندگان مقالات آن نمی تواند عاری از بی طرفی باشد.





پرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی